

برگی از بیرنگ شماره نوزده
پژوهشگر: چکاوک

خودسالاری (استقلال) کاغذی

اگر کمی ژرفتر به گزار (تاریخ) افغانستان بنگریم، می بینیم، که در این سرزمین بیش از سدوبیست سال است، که جنگ روان است. این جنگ به یک درد بی درمان دگرگون گشته است. دردی که هر روز و هردم از همه لایه ها جان می گیرد. درمانگران بسیاری در پی درمان این بیماری شدند، ولی شوربختانه این درد نه تنها که درمان نیافت، که زننده تر و کشنده تر هم شد.

برخی از این درمانگران مرز دیورند را شوند (علت) جنگ در افغانستان دانستند. گروهی به این نگر شدند، که پشتونستان خواهی شوند جنگ می باشد. گروهی دست درازی کشور های همسایه را شوند (علت) جنگ به شمار آوردند. دسته ای هم بیگانگان را بهانه ساختند. خوب اگر پشتونستان خواهی یا مرز دیورند بهانه ای جنگ می بود، باید این جنگ در سر مرز می بود و نه در گوش و کنار این سرزمین. اگر شوند (علت) جنگ این دو پدیده می بودند، چرا تنها افغانستان دچار این بدبوختی می شد، نه کشور آن سوی مرز دیورند؟ اگر کشور های همسایه بهانه می بودند، همان همسایه ها با بسیاری از کشور های دیگر نیز هم مرز و همسایه اند. اگر بیگانگان بهانه می بودند، که باید با خودسالاری (استقلال)، گره این دشواری گشوده می شد. انگلیس ها رفتند، ولی جنگ ماند و دنباله یافت، روس ها رفتند، ولی جنگ دنباله تر شد و امریکایی ها می روند، ولی جنگ دنباله خواهد داشت. پس این شوند (علت) ها تنها بهانه اند! خود را با این شوند ها سرگرم کردن، بیشتر گمراهی به بار می آرد. شوند (علت) رویداد های امروز، ریشه در دیروز دارند. همانگونه که درد امروز ریشه در دیروز دارد، درد فردا هم ریشه در امروز دارد. تا ما شبنویسی های مان را از سر نخوانیم و پیرایش (اصلاح) نکنیم، نادرستی و دژنویسی بر جا می مانند و ما آن ها را بازآوری (تکرار) می کنیم.

تا ما گزار همبودیک (تاریخ اجتماعی) و گزار ادبیار (تاریخ ادبیات) مان را دوباره نخوانیم و آن را پیرایش (اصلاح) نکنیم، آینده این سرزمین به سوی یک دژآمد

(فاجعه) بزرگ روان است. دژآمدی (فاجعه) که فرهنگ این سرزمین را به لژنزار می‌کشد. برای پیشگیری از این دژآمد دژاختر بایستی انجمن‌های بازنگری در گزار همبودیک (تاریخ اجتماعی) و گزارادبسار (تاریخ ادبیات) بنیاد بگذاریم. با بازنگری می‌توانیم ریشه‌های بدینختی و بیماری امروز را دریابیم، آن‌ها را ریشه کن سازیم و خود را از این لژنزار برهانیم.

دروغ‌گفتن و دروغ نوشتن یا از دروغ‌های گزاریک (تاریخی) پاسداری کردن، از ارزش فرهنگی می‌کاهد، ولی پاک‌دلانه کنشوریدن (فعالیت کردن) و راست‌گویی و راست‌نویسی، فرهنگ را پربار و پایدار می‌سازد. هیچ همبود (جامعه) و مردمی بی‌ریشه و سرشاخی نیستند. همه زبان‌ها و فرهنگ‌ها دارای گزارهای چندین سده و چندین هزاره‌اند. اگر زبان یا فرهنگی نو هم باشد، بازهم ریشه‌ی دیرینه دارد.

درست است، که پاکستان کشوری با گزار هفتاد- هشتاد ساله است، ولی مردم و فرهنگ آن برابر به مردم و فرهنگ هندوستان دیرینه‌اند. اگر پاکستانی‌ها این دیرینگی گزاریک (قدامت‌تاریخی) را نمی‌داشتند، نمی‌توانستند زیربنیاد این سرزمین را بسازند، به جنگ‌افزارهای هسته‌ای دست یابند، به کشورهای جهان کالا-های بازرگانی بفرستند و مردم‌سالاری سرمایداری را در کشورشان نهادینه‌کنند.

افغانستان را هم نمی‌توان به دو سد سال گذشته هم‌گرداند (خلاصه‌کرد). مرز این سرزمین با ایران، دیرینگی دو سد ساله دارد، ولی مردمان این سرزمین برابر به ایران دیرینگی دارند، زیرا هردو یکی بودند، دشمنان مردم، این تکه را از پیکر ایران‌زمین بریدند و کوشیدند، که کشوری بسازند، که نشد! اگر اندیشه‌کاران آغاز سده‌ی بیست «خودی خوری و بیگانه پرستی» نمی‌کردند، از کشورهای همسایه پس نمی‌ماندیم، گدامنش بار نمی‌آمدیم و دست‌مان از بهر یک تکه نان، به سوی بیگانگان دراز نبود و ساستارگران (سیاسیون) مان مزدور جهان‌گشایان نمی‌شدند و از همه بدتر در لژنزار تبارگرایی و ژرفای بنیادگرایی فرونمی‌رفتیم.

زمانی که درباریان حبیب‌الله، پشتون را افغان و افغان را ورجاند (قدس) پنداشتند (مقالات سراج الاخبار برگه 98) و مانند کاه به خورد اندیشه‌کاران دادند، درهای خوشی در این سرزمین بسته شدند. این کشور از درگاه آسایش و آرامش رانده شد و

این تکه‌ی خاک برای همیشه نفرین شد. همان‌گونه که کندهار بیش از سدسال به دژی در میان صفوی‌ها و مغول‌ها دگرگون گشته بود و در میان آن‌ها دست به دست می‌شد، تا به سرنوشت نوینی دست یافت، افغانستان هم میدان جنگ جهانگشايان و مزدوران تباری شده است. ساستار تبارگرایانه (سیاست قومگرایی) این سرزمین داد باخته (محکوم) به فروپاشی و شکست است و سرانجام به سرنوشت نوینی دست می‌یابد. هیچ تباری نمی‌تواند دژبان این سرزمین گردد و برای همیشه در سنگر باشد! از زمانی که انگلیس‌ها به این برآیند رسیدند، که مردم این سرزمین آهنین اند، برآن شدند، تا ستمکار آهنینی هم بی‌آفرینند. انگلیس‌ها به عبدالرحمان گفتند، که مردم آهنین افغانستان نیاز به یک شاه آهنین تبارگرا دارند و «اتحاد بین اقوام افغانستان بر ضد منافع امیر است» (غبار برگه 474). درست همین دیدمان (تئوری) کشنده و جام زهر انگلیسی هنوز هم نوشیده و نوشانده می‌شود.

باری، ده‌ها سال است، که در افغانستان جشن خودسالاری (استقلال) گرفته می‌شود، ولی گواهی در دست نیست، که مردم انگلیس را شکست داده و از این سرزمین بیرون انداخته باشند. تا زمانی که انگلیس‌ها در هندوستان بودند، افغانستان هم در چنگ شان بود. با دروغ که نمی‌شود، به خودسالاری رسید. خودسالاری، خودگردانی است. خودسالاری، خودگردانی فربودین (واقعی) و خود هر کاره بودن است. خودسالاری به چم (معنی) کوتاه‌کردن دست لشکرکشان و بیگانگان است. خودسالاری خودگزینه‌مندی است. ما زمانی می‌توانیم از خودسالاری سخن برانیم، که دست دراز بیگانه را از کارهای کشوری کوتاه کرده باشیم. انگلیس‌ها که در سرتا سر افغانستان همایش (حضور) ساستاریک (سیاسی) و ارتشی داشتند! زمانی که در باره خودسالاری (استقلال) افغانستان پژوهش می‌کنیم، به شگفتی‌های بیگانه‌واری برمی‌خوریم. یکی از شگفتی‌های که خودسالاری (استقلال) را زیر یک پرسش بی‌پاسخ می‌برد، این است، که محمود ترزی در سال 1912 در سراج‌الاخبار از خودسالاری (استقلال) افغانستان گپ می‌زند (مقالات س.ا. برگه 54).

شگفتی دیگر این است، که محمود ترزی در سال 1916 در سراج‌الاخبار می‌نویسد، که مردم باید از حبیب‌الله فرمانبرداری کنند و نباید در برابر انگلیس بجنگند. زیرا

انگلیس به حبیب‌الله نوید داده است، که در برابر آن به افغانستان خودسالاری (استقلال) بدھد (غبار در برگه 739).

شگفتی دیگر این است، که محمودترزی در سال 1917 در سراج الاخبار یادآوری می‌کند، که شهرازمان (دولت) افغانستان آزاد و خودسالار است (مقالات س.ا. برگه 380). شگفتی دیگر این است، که در افغانستان خودسالار (مستقل) جنگ همواره دنباله دارد و محمودترزی در سراج الاخبار آوازه‌گر (مبلغ) فرمان حبیب‌الله می‌شود، که جنگ در برابر انگلیس ناروا است (غبار برگه 460).

خودسالاری (استقلال) افغانستان بسیار شگفتانگیز است و شگفتایی‌های افزونی دارد. یکی از آن‌ها این است، که در ماده هفتم پیمان نامه سال 1918 روسیه و آلمان آمده است، که دولت‌های ایران و افغانستان آزاد اند و باید به خودسالاری (استقلال) افغانستان و ایران ارج گذاشته شود (غبار برگه 740).

شگفتی دیگر خودسالاری (استقلال) در این است، که یک هفته پس از کشته شدن حبیب‌الله، در 28 فبروری سال 1919، امان‌الله می‌گوید، که کشور افغانستان آزاد و خودسالار است، مردم باید فرمانبردار داتسار (قانون) باشند (غبار برگه 752).

از همه شگفتانگیزتر جنگ سوم افغان و انگلیس است. در این جنگ که کمتر از یک ماه (بیست و دو روز) به درازا می‌کشد، انگلیس‌ها برنده جنگ می‌شوند، ولی افغان‌های شکست‌خورده، به آزادی و خودسالاری (استقلال) دست می‌یابند! (بی‌بی‌سی، ضیا شهریار، یازدهم آگوست سال 2019).

شگفتانگیزتر از آن، این است که روسیه دو ماه پیشتر از آغاز و انجام جنگ سوم افغان و انگلیس، خودسالاری (استقلال) افغانستان را خجسته باد می‌گوید (غبار برگه 756).

این شگفتی‌ها سرانجام ما را بر این برآیند می‌رسانند، که اگر خود سالاری (استقلال) هم بوده باشد، بند و بست کاغذی بوده است. از خرد به دور است، که درباریان وابسته گیرنده خودسالاری (استقلال) و بخشنده آزادی باشند! جوانان دربار همه همساز و هم‌آواز انگلیس‌ها بودند و به سود انگلیس شمشیر می‌زدند. چنان که می‌بینید، نه امان‌الله و نه هم محمود ترزی، هیچ کدام شان با انگلیس ناساز نبودند.

محمودترزی می‌فرماید: «... دولت معظمه بریتانیا ... بر مسلک بدست آوردن قلوب دولتها و ملت‌های اسلامیه، بیش از پیش دوام ورزد و در مقویت و استقلال دول اسلامیه به جان کوشش نماید» (مقالات س.ا. برگه 643). درباریان بیشتر هوای انگلیس را داشتند، تا دشمنی ورزیدن با آن. محمود ترزی می‌گوید، که چاپ سراج الاخبار افغانیه برایش دو دشواری داشت. یکی ترس از ناپسندیدن حبیب‌الله از نوشتار و «دیگر ناراضی بودن اولیای امور هند بریتانی» (مقالات س.ا. برگه 22).

از این‌ها که بگذریم، نمایندگان جرمنی، اتریشی و تورکی که هفت ماه (اکتوبر 1915 تا می 1916) در کابل ماندند و خواستار جنگ در برابر انگلیس بودند، می‌خواستند با حبیب‌الله پیمان ببنندند. آن‌ها از جنگ مردم در برابر انگلیس پشتیبانی می‌کردند. حبیب‌الله با این نمایندگان پیمان نبست. روشن‌اندیشان آن زمان بیخود به محمودترزی ناسزا نمی‌گفتند و انگ نمی‌بستند، که گویا محمودترزی سخن‌بر (شیطان) است، جنگ پسند است، او دوست دشمنان و دشمن دوستان است (مقالات س.ا. برگه 90-91). محمودترزی در سراج الاخبار می‌نویسد، که مردم از حبیب‌الله فرمانبرداری کنند و نباید در برابر انگلیس بجنگند. در برابر آن، انگلیس به حبیب‌الله نوید می‌دهد، که به افغانستان خودسالاری (استقلال) بدهد (غبار در برگه 739).

زمانی که انگلیس‌ها عبدالرحمان را از تورکستان فراخواندند و او از سمرکند به چاریکار آمد. انگلیس‌ها از کابل برایش پیام خوش‌آمدید به چاریکار فرستادند (غبار برگه 640). محمودترزی می‌نویسد، زمانی که عبدالرحمان به چاریکار رسید، «پدر بزرگوارم ... (من) را از (دربار) کابل به چاریکار به حضور امیر فرستاد.» (مقالات س.ا. برگه 4).

بد ترین آموزه‌ی که انگلیس‌ها به عبدالرحمان دادند، آموزه‌ی جدایی میان مردمان افغانستان بود، که گویا همبستگی در میان مردم به سود «امیر» نیست (غبار برگه 474)، عبدالرحمان هم که از نوجوانی به برده‌کشی (غبار برگه 650) خو گرفته بود، این آموزه را سربانگ زادمان زدایی (نسل کشی) اش کرد.

زادمان جوان دربار که همزمانه رضاشاہ و اتابورک بودند، به جای گذاشتن سنگ تهداب مردم‌سالاری، همگرایی و گامی به سوی نفان (ملت) شدن، خود را مانند عبدالرحمان به ریسمان بنیادگرایی و تبارگرایی چسباندند و به آن آویختند. اگر چه که برخی این زادمان جوان را جدا از رفتار و کردار عبدالرحمان می‌دانند، ولی این درباریان آگاه از کردار عبدالرحمان، سوراختنه همواره عبدالرحمان را ستوده‌اند. درباریان از جنگ‌های آزادیخواهی هزارستانی‌ها و به ویژه جنبش دودمان اندر، که رهبری آن را مشک عالم داشت و در برابر انگلیس‌ها می‌جنگید، آگاه بودند. جوانان دربار می‌دیدند، که عبدالرحمان پس از مرگ مشک عالم به کومک انگلیس بر این دودمان تاخته و از هزاره‌های اندری برجی در کابل درست کرد (غبار برگه 660). در زمانی که عبدالرحمان از هزارستانی‌ها در کابل «کله‌منار» درست کرد، امان الله نوجوان بود. و آنگاه که عبدالرحمان زندانیان کوه‌دامن را شکنجه می‌کرد، پسران و نوادگان اش آگاه بودند و شکنجه افزارهای عبدالرحمان را می‌شناختند. بیگمان، آن‌ها شیوه‌های شکنجه را هم می‌دانستند، که «کنده، ولچک، زاولانه، قین و فانه، تیل داغ، بریدن اعضای بدن، کشیدن چشم، سربریدن، سنگسار، با درخت پاره کردن و به توپ بستن بودند» (غبار برگه 654). همه درباریان می‌دانستند، که سه هزار از زندانیان آن زمان کسانی بودند، که در برابر انگلیس جنگیده بودند (غبار برگه 659). کسی که شکنجه‌های عبدالرحمان را دیده بود، می‌گوید، که زمستان بود، زندانیان ایستاده ماندند، تا امیر آمد. زندانیان کوه‌دامن خوانده شدند. امیر گفت: دو تن غرغره، دستان چهارت تن و گوش‌های سه تن بریده، چشمان دو تن کشیده، سه تن را فردا اشکم بدرييد و روی شتر در بازار بگردانيد (غبار برگه 653-654). از چنین خانواده و درباری که يك بار هم از اين ستم ياد نكرده و خرده نگرفته است، نمي‌توان چشم- داشت آزادی و خودسالاری (استقلال) داشت!

به هر روی، پس از مرگ عبدالرحمان، که پسرش حبیب الله جانشین شد، دربار همواره به دست انگلیس بود و درباریان هم با انگلیس‌ها سر و کار داشتند. پس از کشته شدن حبیب الله، نصرالله پیام مرگ «امیر» را به پادگان جلال‌آباد فرستاد (غبار برگه 741). پس از آن نصرالله هم به جلال‌آباد آمد و درفش سرخ برافراشت و خود را شاه

خواند (غبار برگه 742). امان الله هم همزمان خود را در کابل شاه خواند. سران جنگی، که در برابر انگلیس می‌جنگیدند، به نصرالله پیشنهاد کردند، که از گردیز، تکاو، کوهدامن، کنر و جلال‌آباد به کابل بتازند و امان الله را برکنار کنند، ولی نصرالله از تاج‌گذاری پشمیان شد و به سود برادرزاده‌اش گذشت و به کابل برگشت، تا از امان - الله فرمانبرداری کند. امان الله کاکایش را به زندان انداخت و سران جنگی را که در برابر انگلیس می‌جنگیدند، تک تک کشت (غبار برگه 745). زمانی که نصرالله در سال 1929 در زندان امان الله درگذشت، «مرکز عمدۀ ضد انگلیسی در دربار افغانستان معدوم شد» (غبار برگه 750).

آنگاه که امان الله جنگ‌های پاد انگلیسی (ضدانگلیسی) را خاموش کرد، کاکایش را به زندان انداخت و سران پادانگلیسی را تیرباران کرد، گفت: «تاج سلطنت را با شرط آزادی و استقلال افغانستان پذیرفته است» (غبار برگه 744)! پرسش‌های بی‌پاسخی که در لابه‌لای گزار (تاریخ) نهفته اند، که روشنی بیشتر روی خودسالاری 1919 می‌اندازند:

یکم، چرا کاکا و برادر زاده خود را همزمان شاه خواندند، ولی کاکا به سود برادرزاده گذشت؟ یکی بایستی همسو و دیگری ناهمسو با انگلیس بوده باشد.

دودیگر، مگر نصرالله دگر اندیش بود، که درفش سرخ برافراشت؟

سه دیگر، چرا سران جنگی پاد (ضد)انگلیس برآن بودند، که بر امان الله بتازند؟

چهاردهیگر، چرا امان الله کاکایش نصرالله را به زندان انداخت؟

پنجم دیگر، چرا امان الله سران جنگی که در برابر انگلیس می‌جنگیدند، به توب بست؟

ششم دیگر، چرا پس از مرگ نصرالله «مرکز عمدۀ ضد انگلیسی در دربار افغانستان» نابود شد؟

هفتم دیگر، این تاج را که برای امان الله پیشکش کرد، که او پذیرفت؟ با که پیمان بست و چه پیمانی؟ و دیگر های دیگر ...).

یکی از شگردهای انگلیسی که در افغانستان همواره کارآمد داشته و توانسته، که روشن‌اندیشان بسیاری را گول بزند و گمراه سازد، این بوده، که انگلیس دوست و

دستنشاندهاش را به نام دشمن و دشمن اش را به نام دوست جا بزند و خوش نام یا بدنام بسازد. در زمان شیرعلی که شورش های مردمی در برابر انگلیس رو به افزایش بود، انگلیس ها عبدالرحمن را به نام دشمن انگلیس از تورکستان فرخواندند. عبدالرحمن به بهانه دشمنی با انگلیس، شورش های مردم در برابر انگلیس را خاموش کرد (635 غبار) و انگلیس ها را از دم تیغ مردم رهایی بخشید (غبار برگه).

.(457)

بار دوم هم همان گونه نواسه اش امان الله با ساخت و پاخت با انگلیس ها سران شورشی را زیر درفش خودسالاری (استقلال) اش گردآورد. امان الله بی همه پرسی از مردم، به سران جنگی دستور داد، که از جنگ سختی که نزدیک بود، انگلیس ها را به توده آتش دگرگون کند، دست بکشند و با انگلیس آشتی کنند (غبار برگه 768). اگر کمی پاکدلانه و روراست به خودسالاری (استقلال) افغانستان بنگریم، به این برآیند می رسیم، که جوانان درباری افغان با انگلیس ها پیمان بستند، تا به نام خودسالاری (استقلال)، نخست جنگ های آزادیخواهی را فرونشانند، دودیگر از کاروان آزادیخواهی کشورهای همسایه و جهان پس نمانند و سه دیگر به آرگاه بارگاه بی در دسر برسند.

در همه جا و همواره سخن از ناسازگاری امان الله با «ملاهها» و یا وارونه‌ی آن است، ولی فربود (واقعیت) این است، که مسلمانان افغانستان و هندوستان چنان شیفتیه‌ی امان الله بودند، که نماز آدینه (جمعه) را به نام او می خواندند و مسلمانان هندوستان از «خلافت امان الله بر جهان اسلام» سخن می راندند. امان الله را ملای تگاب و فضل مجددی (به جای تاج گذاری) دستار گذاری کردند. امان الله برای فراخوانی ملاها کوشش های افزونی کرد. او استانداری کنر را به پسر پاچا اسلامپور داد، به مجددی زمین و فرنام (لقب) «شمس المشايخ» را داد، امان الله دو فرسنگ پیاده به پیشواز ملا چکنهر رفت و در خزان 1919 جشن شکوهمندی برای ارج گذاری از کارنامه ملای چکنهر برگزار کرد (بی بی سی، شجاع حسین محسنی، بیستم آگوست سال 2019).

همانگونه که امان الله با ملاها، که بیشتر دست نشانده های انگلیس بودند، پیوند خوبی داشت، با انگلیس هم خوش برخورد بود. زمانی که بمب افکن های انگلیسی در بالاحصار را نشانه گرفتند، امان الله به زودی با انگلیس آشتی کرد و به آن ها گفت، که هیچ گاه نمی خواسته انگلیس ها را آزرده کند. سرانجام انگلیس ها با امان الله پیمان خودسالاری (استقلال) بستند (تارنمای بی بی سی، ضیا شهریار، یازدهم آگوست 2019).

پس از خودسالاری (استقلال)، انگلیس که در همه کلان شهر ها نمایندگی داشت، بر آن بود تا نمایندگی های روسیه را در افغانستان برهمند (غبار برگه 806). در هر جا که آتش جنگ در برابر انگلیس فروزان می شد، امان الله آن را با کومک انگلیس خاموش می کرد. شورش پکتیا در سال 1924 در برابر انگلیس و شهر اژمان (دولت) امانی بود. بزرگترین سپهسالارها و سران جنگی امان الله دست نشانده های انگلیس بودند. در باره نادر و شاه محمود نیازی نیست، که بنویسم، ولی محمود سامی بغدادی که انگلیس ها او را در زمان حبیب الله از تورکیه به افغانستان آورده بودند (غبار برگه 768) و امان الله او را سپهسالار ارتش کابل کرد (غبار برگه 811)، دست نشانده انگلیس بود. امان الله محمود سامی را سپه سالار ساخت، ولی محمد اختر را که از روشن اندیشان بود و شایستگی ادبیک و ساستاریک (ادبی و سیاسی) داشت و یکی از دشمنان سرسخت انگلیس بود، از کار برکنار کرد.

پس از چندی محمد اختر گروه رزمی در مرز درست کرد. در میان این گروه یک آخوند هندی (کمپنی هند) بود. زمانی که این گروه دستگیر شد. امان الله آخوند (کمپنی) را رها کرد، ولی محمد اختر را با گروه اش به توب بست (غبار برگه 749). با آن که امان الله بسیاری از رهبران شورشگر ناساز با انگلیس را زیر درفش خودسالاری (استقلال) اش آورد، ولی باز هم در گوشه و کنار افغانستان، به ویژه در کوهه دامن، پکتیا و هزارستان، که از سه دهه سرکوب می شدند، شورش ها در برابر انگلیس و دست نشانده هایش دنباله داشت.

اگر چه که در گزار (تاریخ) مهر روشن اندیشی و دانش و آگاهی بر پیشانی درباریان کوبیده شده است و محمود ترزی هم به این نگر است، که «اهل قلم ... و ارباب

علم ... به عالم افغانیت هیچ سروکار ندارند» (مقالات س الاخبار برگه 421)، ولی از لا- به لای گزار (تاریخ) می‌توان دریافت، که این سرزمین در آن زمان برگزیدگان (نخبه-ها) و دانشمندان و آگاهان ساستاریک والامنشی در خود پرورده بوده است. در زمان حبیب الله که در همه کشورهای همسایه جنگ‌های آزادیخواهی رو به فراز بود، در افغانستان هم هسته‌های روشن اندیشی بنیادگذاشته شده بودند و روزنامه‌های بیرون کشوری پنهانی در میان لایه روشن اندیش دست به دست می‌شدند. غبار این روشن اندیشان را (که امان الله و محمود ترزی را هم در بر می‌گرفت) به سه دسته بخش می‌کند:

1 - «لیبرال»‌های دربار، که خواهان بازدیسی (رفرم) در درون شهرآذمان (دولت) بودند (غبار برگه 716) و با امان الله گروهی پنهانی ساختند. امان الله با افسران بلند پایه ارتش (نادر، محمود سامی و ...) و شمس المشایخ مجددی گفتگو کرد. در زمستان 1918 این گروه برآن شد، که حبیب الله را بکشد (غبار برگه 726).

2 - «حزب جمعیت سری ملی» که روشن اندیشان پادانگلیس (ضد انگلیس) بودند. آن‌ها خواهان دگرگونی شهرآذمان (دولت) خودکامه و جایگزینی مردم سalarی بودند. پس از لورفتن، همه سران و رهبران این سازمان را حبیب‌الله یا به توب بست، یا به زندان انداده.

3 - هسته سوم روشن اندیشان آزاد بودند، که نه با دربار سر و کار داشتند و نه هم با «حزب جمعیت سری ملی» (غبار برگه 717).

از آن که بگذریم، در زمانی که تبارگرایی در درون دربار ریشه دوانده بود و محمود ترزی خود را پشتون و پشتون را افغان (مقالات برگه 146) و «افغان (را) شرافت قومی و حیثیت» می‌دانست (مقالات سراج الاخبار برگه 377) و امان الله هم با همان دیدگاه فرمان می‌راند و روزنامه دربار را به نام «امان افغان» به چاپ می‌رساند، «حزب نقاب داران» که خود را «نقابی»، «جمهوری خواه» و میهن پرست می‌دانست، پنهانی کنشوری (فعالیت) می‌کرد. این هسته را نمی‌توان نادیده گرفت. در آن زمان، تباری نیاندیشدن و باهماد (حزب) بنیاد نهادن و ساستاریک (سیاسی) کنشوری (فعالیت) کردن، اوج آگاهی ساستاریک است.

به هر روی، پس از آن که امان الله در ۱۵ نوامبر ۱۹۲۷ از راه هند بریتانی با ۳۱ تن همراهان خود به سوی اروپا ره گشود و هفت ماه را در کشور های انگلیس، آلمان، فرانسه و ... گذراند، در یکم جون ۱۹۲۸ با خورجینی از دگردیسی (رفرم) از راه هند بریتانی به کابل بازگشت (بی بی سی، اولین سفر ... دوازدهم آگست ۲۰۱۹).

در مسیر بازگشت، امان الله از لهستان به مسکو رفت. امان الله با ریس جمهور شوروی دیدار کرد، ولی با استالین دیدار نکرد (بی بی سی، اولین سفر یک شاه افغانستان، دوازدهم آگست ۲۰۱۹). (درستش این است، که استالین با امان الله دیدار نکرد، زیرا امان الله به خاک استالین بود، نه وارونه‌ی آن! ناگفته نماند، که پیش از آن، روسیه مرزش را به روی سراج الاخبار افغانیه هم بسته بود) (مقالات سراج الاخبار برگه ۷۸).

امان الله که در این رهسپاری به کشور های بسیاری رفت و با خورجین پر از بازدیسی و بهراستی (رفرم و اصلاح) های سازنده به کشور بازگشت. ولی زمانی که امان الله این بازدیسی و بهراستن (رفرم و اصلاح) های سازنده را پیاده کرد، ماه های پایان فرمانروایی اش بود. پس از رهگشایی امان الله به اروپا، جنگ و شورش های درونی به فراز خود رسیده بودند. در این زمان انگلیس‌ها هم دست‌اندر کار بودند و نمی‌خواستند افغانستان را از دست بدھند.

بازدیسی و بهراستن (رفرم و اصلاح) های امان الله دو گام داشت. یکی از آغاز فرمانروایی اش تا آغاز رهگشایی (سفر) هفت ماهه اش به اروپا و دیگری چند ماه پایان فرمانروایی اش. در گام یکم که چیزی برای خرده گرفتن نبود، هیچ‌کس هم خردمنگرفت. اگر در گوشه و کنار کشور هم جنگی روی‌می‌داد، در برابر انگلیس بود. یا اگر جنگی در برابر نیروی شهرآذمان (دولت) رخ‌می‌داد، در برابر نابرابری و ستم بود، که بر مردم روا داشته می‌شد، نه در برابر پیشرفت و نوآوری (غبار برگه ۷۸۹). در گام دوم بازدیسی و بهراستن (رفرم و اصلاح)، که شورش ها رو به فراز بودند، نوآوری های امان الله هم دیگر پذیرفتند نبودند. به گفته غلام محمد غبار شکست نوآوری- های امان الله نه «نشانه جمودی و تعصب» مردم بود و نه هم دست‌درازی بیگانگان! مردم در هیچ زمانی در برابر پیشرفت و بهراستی نایستاده اند. همه «قیام‌ها بر ضد

ظلم و خیانت» بوده اند (غبار برگه 789). در نشست «چمن» عبدالرحمن لودین از خودکامگی امان الله خرده گرفت و گفت، که او خود را «انقلابی» می خواند، ولی ده سال است، که نخست وزیر است (غبار 813). امان الله نه تنها این را نپذیرفت، که لودین و بسیاری دیگر از روشن اندیشان را از کار برکنار کرد. هادی داوی نیز از کار کناره گیری کرد (غبار 814).

به هرروی، زمانی که نبرد در کابل رو به فراز بود و نادر با شنواری‌ها از «جنوب» به سوی کابل در تاخت و تاز بود، وزیر مختار انگلیس در 24 نوامبر سال 1929 به امان الله گفت، که با رهبران شورشی شنوار آشتی کند، امان الله با شنواری‌ها آشتی کرد (غبار 819).

از آنجا که شورش در برابر انگلیس و امان الله بود و مردم به نزدیک ارگ رسیده بودند، هواییماهای انگلیسی در کوچه و بازار کابل شبنامه ریختند و گفتند، که اگر کسی به انگلیس‌ها آسیبی برساند، کینه‌توزی خواهند کرد (غبار 823)! و چون میدان بر انگلیس‌ها تنگ شد، در 23 دسامبر 1929 هواییما انگلیسی، انگلیس‌ها را از کابل به هندوستان برد (غبار 823)!

مردمی که از کنش حکومت به ستوه آمده بودند، از حبیب کلکانی پشتیبانی کردند. «کلکانی، پا برنه بی گناهی بود، که از درون توده برخاسته بود و در برابر کسانی که به خون مردم بازی می‌کردند، ایستاده بود» (خ. خلیلی، عیاری از خراسان 119). سرانجام، امان الله با خانواده محمود ترزی از راه بمبی با کشتی به سوی تورکیه رفتند (مقالات س.ا. برگه 29). دلاویز (جالب) است، که کسانی که با انگلیس ناساز بودند و دشمنی می‌ورزیدند، می‌ترسیدند، که پا به سرزمین انگلیس بگذارند، ولی املن الله و محمود ترزی دیگر راهی به جز از راه‌های انگلیسی برنمی‌گزیدند. محمود ترزی می‌نویسد، که چون تورک‌ها میانه‌ی خوبی با انگلیس‌ها نداشتند، از راه روسیه و ایران به افغانستان می‌آمدند (مقالات سراج‌الاخبار برگه 20).